

#دردِ محبت

جامعه پدیا

مسعود میر | روزنامه‌نگار | قبل از هر چیز همین سر فصل پژوهشی که در همایش «خانواده، آینده و پیوندهای پایدار» مطرح شده را بخوانید: بسیاری از زنان با شکایت‌هایی مانند کم‌ردرد، درد گردن، دست و پا یا سردرد به پزشک مراجعه می‌کنند، اما بررسی‌ها نشان می‌دهد بخش عمده‌ای از این مشکلات ناشی از بی‌توجهی عاطفی و فشارهای خانوادگی است. حمایت اندک خانواده و فرزندان می‌تواند به کاهش این دردها و بهبود کیفیت زندگی زنان کمک کند؛ حتی اگر زن مجرد باشد.

□ □ □

حالا این خاطره مادر بزرگ را به یاد می‌آورم که در همه روزهای هفته فغانش از دردهای مزمن به هوا بود جز همان آخر هفته‌هایی که نوه‌ها و بچه‌ها می‌رفتند سر وقتش. مادر بزرگ از همان صبح نه‌چندان زود که ما را با جاشنت بی‌موقع ذوق‌زده می‌کرد، تدارک ناهار را هم دیده بود. قه‌رومه‌سبزی به‌ روغن افتاده بود که ما دولی‌ی لقمه‌های املت را قورت می‌دادیم و جای شیرین را هورت می‌کشیدیم. به پا یای شیطنت در حیاط که می‌شدیم کاملاً معلوم بود مادر بزرگ به دل صبر حیاط را بعد از اذان صبح آب و جارو کرده که میادا دست و پای مغز بادام‌های دلیرش خراش بر دارد یا کثیف شود. ضیافت ناهار چیزی شبیه معجزه کدبانویی بود که سر عت رفت‌وآمدش به آشپز خانه و سفره پهن کردن و پذیرایی‌اش، از تمام مهمان‌ها بیشتر بود. در طول ناهار آرام و قرار نداشت و مدام در گوشه و کنار سفره، لقمه‌های مهربانی را به دخترها و دامادها و نوه‌ها می‌رساند.

□ □ □

بعد از آن سسور خوش رنگ و طعم، بزرگ‌ترها به طریقت جای می‌نشستند و ما در بالش‌ها و ملحفه‌ها شیرجه می‌زدیم و تازه آن موقع بود که می‌فهمیدیم مادر بزرگ تمام آنها را تازه شسته که اینچنین بوی حریر و یاس می‌دهند. آن روز رؤیایی که به شب ستجاق می‌شد ما می‌رفتیم سراغ یک هفته دوری و کيفوری آن ضیافت و مادر بزرگ دوباره با دردهایش کنار می‌آمد.

□ □ □

حالا معنی آن پژوهش اول متن را خوب می‌فهمم...

نذر قلم؛ اهدای یک میلیون بسته نوشت‌افزار

وزیر آموزش و پرورش از طرح «اهدای یک میلیون بسته لوازم‌التحریر به دانش‌آموزان نیازمند» با عنوان پویش مردمی نذر قلم رونمایی کرد. علیرضا کاظمی گفت: هزینه این طرح از سوی

اصل و شرح

توانبخشی به‌نفع روستاییان

سطح پوشش نیازهای معلولان در روستاها بیشتر از شهرهاست

محمد سربابی | روزنامه‌نگار

نزدیک ۱۰ میلیون ایرانی دچار

نوعی محدودیت در حرکت یا

عملکرد اندام‌های بدن هستند. گروهی از آنها با

وجود این محدودیت‌ها به زندگی مستقل ادامه

می‌دهند و گروهی به کمک نیاز دارند. هر

سازمان یا وزارتخانه‌ای که قصد رسیدگی به

معلولان را داشته باشد باید تشکیلات اداری و

نیروی انسانی بزرگی را راه‌اندازی و مدیریت

کند. در مقابل، برنامه «توانبخشی مبتنی بر

جامعه» که با واگذاری امور به پایگاه‌های محلی

شروع شده بود، آتقدّر فراگیر شده که به‌گفته

مستولان بهزیستی، در حال گسترش از روستا

به حاشیه و درون شهر است.

اولیت مناطق روستایی

از دهه پیش روند خصوصی‌سازی واحدهای

مختلف سازمان بهزیستی شروع شد و یکی از

این اقدامات ایجاد پایگاه‌های توانبخشی مبتنی

بر جامعه یا سسی‌بی‌آر (CBR) است که در سطح

جامعه امروز

جهانی نیز تجربه شده است. سی‌بی‌آر واحدهای

کوچک در مناطق روستایی هستند که کار

کمک‌رسانی به مددجویان بهزیستی را با حضور

دائمی در منطقه هدف انجام می‌دهند. تصور اولیه

این بود که معلولان مناطق غیر شهری بیشتر در

معرض محرومیت هستند و پوشش توانبخشی

مبتنی بر جامعه از این نقاط شروع شد.

آشنایی محلی به جای کاغذبازی

در یک جامعه ممکن است هر زمان،

شخصی به دایره مددجویان نیازمند

افزوده یا از آن خارج شود. در روش‌های

قدیمی، نیازهای مددجویان از

طریق شبکه اداری بزرگی

شناسایی به مراکز استان‌ها

فرستاده می‌شد تا برای

تأمین آن اقدام شود.

زندگی در روستا و

فاصله زیاد باعث

می‌شد که شناسایی

عمو دکتر رئیس جمهور آمد

اصل و شرح

عمو دکتر رئیس جمهور آمد! خبر که در بخش اطفال بیمارستان تازه احداث فیاض بخش پیچید، شور و شوق

دیندار با او در میان همه بچه‌های قد و نیم‌قد بستری موج زد. آقای رئیس جمهور هم که اصلاً وقتی بچه می‌بیند سر از پا نمی‌شناسد

و چنان در قالب بابابزرگ‌های مهربان می‌رود که انگار نه انگار رئیس جمهور است؛ به‌خاطر همین باشادترین و بی‌یاترین حالت

چهره به عبادت این بچه‌ها رفت. باور کنید نه آن بس‌رکی که لیش را دکتر جان به شوخی و مهربانی کشید خاطره این روز را فراموش

می‌کند و نه آن کودک بیماری که شاخه‌کلی را از دست آقای رئیس جمهور گرفت. خلاصه اینکه این ملاقات و خوش و بش عمو دکتر با

بچه‌ها چنان تصاویر زیبایی در حاشیه افتتاح بیمارستان شهید فیاض بخش خلق کرد که حقیقتاً گزارش‌های تصویری

افتتاح بیمارستان، در میان حال خوب این‌عکس‌ها گم شد. گفتنی است بیمارستان ۵۵۰ تختخوابی فیاض بخش

(متعلق به سازمان تأمین اجتماعی) دیروز افتتاح شد. این بیمارستان بزرگ‌ترین اورژانس تصادفات را در تهران دارد.

جوانانی که

برای تفریح به خانه

سالმندان می‌روند



نوشته بود که «۵۰ تارقیق سیریم، ماهی یک‌بار با هم می‌رویم

خانه سالمندان یا پیرمردها جای می‌خوریم، فوتیال می‌بینم،

بخواهند حمامشان می‌کنیم، موهایشان را کوتاه می‌کنیم و

ریش‌شان را می‌زنیم و بعد از خوردن آخرین جای و میوه می‌زنیم

بیرون. هم آنها کیف می‌کنند و هم ما احساس مفید بودن

می‌کنیم.» عکس‌هایشان را که نگاه کردم دهه هفتادی بودند.

یکی برایشان نوشته بود: «دمتان گرم. چقدر نسل شما خوب

است و چقدر خوب که حواستان به سالمندانی هست که

خانواده‌هایشان آنها را فراموش کرده‌اند.» دیگری هم نوشته

بود: «ای کاش حالا که کشور به سمت سالمندی می‌رود، از این

دست کارها بیشتر ترویج شود. بالاخره آنها یک‌روزی مانند ما

جوان بودند و تنها ماندن در سالمندی و پیری حقشان نیست.»

بخت بلند یا پیهمه‌های آقای سرایدار

زندگی عیال‌واری، خرج داشت: «عالمی (بی‌سواد) بودم و یکی از ساکنان ساختمان

خواندن و نوشتن یاد داد. سواد، فکر آدم را پروار می‌کند. از همان شد که به‌عموحسن

(دستفروش مقابل ساختمان) پیشنهاد شراکت دادم...» بوستر عکس بازیگران و

طبیعت را به قیمت عمده می‌خرید و لابه‌لای خنزر بنزرها‌ی بساط عموحسن با کمی

سود می‌فروخت. چند شانه مقوایی تخم‌مرغ کنار باغچه پیاده‌رو، خیس و نرم شد؛ می‌دند.

نگاه علیخان تا پیدایشان کرد یاد دره پشتو و آن سنگ‌ها و تخلیش افتاد. بعد از آن بود که

شب‌ها خمیر مقوایی و چسب را دور مقول‌های تاب‌دار، حالت می‌داد. هر دست‌سازی که

شمالی‌ب‌تری داشت فرادیش در بساط عموحسن از ۵۰۰ تا هزار تومان فروش می‌رفت.

علیخان هنوز نمی‌دانست به هنر یا پیهمه‌سازی مشغول است.

کارگاه ایرانی، دست‌سازهای میلیون تومانی و فستیوال جهانی

یا پیهمه‌های که می‌ساخت بیشتر انتزاعی بودند؛ دست‌های کج و معوج، چشم‌های

بی‌مرمک و نقاب‌های عجیب. فروش‌شان رونق گرفت. علیخان سعی داشت بهترین ترکیب

خمیر را کشف کند. کم‌کم سر و کله مشتری‌های ویژه پیدا شد؛ هنرمندان، گالری‌داران و

توریست‌ها. کارگاهی ایرانی‌روی پشت‌بام ساختمان ساخت. همین که به یکی دونهمایشگاه هنری

در شمال شهر دعوت شد فکر ساختن زنان یا پیهمه‌های با چشمانی شبیه زهرا به سرش زد. بانقد

و تأیید استادان بزرگ، شهرتش بیشتر هم شد. حالا کیلو کیلو شانه‌های مقوایی، ورقه‌های یونولیت،

بسته‌های سربش و تخته‌های چوبی می‌خرد. یا بهای چوبی را با میخ و پیچ، مستحکم می‌کند. بعد

با کلاف پارچ‌های یا یونولیت، حجم می‌دهد. آخر سر هم با خمیر دست‌سازی که فرمولش را فقط

خودش می‌داند روی پایه و حجم، فرم می‌سازد. گاهی که تعداد سفارش‌ها زیاد است زهرا به کمک

می‌آید. سفارش‌هایی از ۳۰۰ تا بیش از ۱۰۰ میلیون تومان که برای اعتبار هنری و ارزش‌مندی‌شان این

روزها علیخان، هنرجوهای فراوان دارد و مهمان فستیوال‌های بین‌المللی و حراج‌های هنری می‌شود.



خیران تأمین می‌شود و آموزش و پرورش تلاش می‌کند در هفته‌های اول سال تحصیلی آنها را

به دانش‌آموزان نیازمند شناسایی شده، برساند. امیر تویسرکانی، تولیدکننده و نایب‌رئیس

تولیدکنندگان نوشت‌افزار گفته است که نزدیک به ۵ میلیون دانش‌آموز در نقاط محروم توان

خرید لوازم‌التحریر را ندارند و به کمک خیران یا ارگان‌ها آن را دریافت می‌کنند.

حضور محلی در روستاها

پایگاه‌های سی‌بی‌آر در روستاهای بزرگ

یا مراکز بخش‌ها مستقر می‌شوند تا

مجموعه‌ای از روستاهای نزدیک به هم

را رصد کنند. این پایگاه‌ها با مراکز هر استان ارتباط دارند و

داده‌های خود را به آن ارسال می‌کنند.

۸۳۳ پایگاه سی‌بی‌آر: تا سال ۱۴۰۰ در روستاها برپا

شده‌اند.

هزار پایگاه سسی‌بی‌آر: اکنون در روستاها و حاشیه

شهرها در حال کار هستند.

۹۵ در صد: پوشش مناطق روستایی با سی‌بی‌آر

۳۰ در صد: شهرها در طرح‌های جدید زیر پوشش قرار

می‌گیرند.

۲۰۰ پایگاه سی‌بی‌آر: مورد نیاز برای زیر پوشش قرار دادن

۶۰ هزار نفر از جمعیت شهری مددجویان

۶۸۹ هزار معلول شدید

کمتر از ۲ میلیون نفر جمعیت کشور معلولانی هستند که

زیر پوشش خدمات بهزیستی قرار دارند، اما این آمار را باید با

توجه به درجه معلولیت، فقر یا سالمندی ارزیابی کرد.

۱۱۵ در صد: از شهروندان ایرانی برابر ۹ میلیون و ۵۰۰ هزار

نفر دچار انواعی از معلولیت یا ناتوانی هستند.

۶۸۹ هزار نفر: معلولیت شدید و خیلی شدید دارند و باید

از آنها حمایت ویژه شود.

یک میلیون و ۶۰۰ هزار نفر: معلول زیر پوشش سازمان

بهزیستی قرار دارند.



عکس‌ها: ایسنا، مجید خوراکی



عکس‌ها: ایسنا، مجید خوراکی

چوپانی که مجسمه‌ساز شد

درباره سرایدار سالمندی که مجسمه‌هایش حالا شهرت جهانی دارد

سحر جعفری با عصر | روزنامه‌نگار

گزارش

مُشتی سربش ته سطل، روی ملات

خمیری شانه‌های مقوایی تخم‌مرغ

که با کمی آب هم خورده، می‌ریزد. یک در میان،

چنگ می‌زند و ورز می‌دهد. نگاهش به زهر است که

آن سوتر، آنجا که سوز آفتاب حسابی می‌خشکاند،

گله و حشّی زرافه‌های دِلاق آقاسی معتدلی و

بزغاله‌های بدون زنگوله‌گالری آرت‌ماه و شیران بال

و کوبالی مستر هریسون را جای می‌دهد. عقب گله

تخیل فانتزی چوپان اروزگانی

با آنکه بسیار سرد و گرم روزگار چشیده اما جوان‌تر از سن و سالش به چشم می‌آید. با

لهجه‌ای آشنای می‌گوید: «دل‌ت شاد و سرت آزاد که باشد، سن را می‌خواهی چه کنی؟!» از

اول به همین عقیده بود. از نخستین روزهای کودکی که به‌خاطر دارد؛ چون معاش خانواده

تنگ بود باید به جای مکتب، راهی دشت و دره پشتو می‌شد تا گوسفندان را سیر بچراند

یا گاهی کشاورزی کند. اما خاطرش نیست تصنیف داود سرخوش را که دست بر قضا

هم‌لایتنی و هم قوش (هزاره) بوده، اول بار کجا شنیده که اغلب ضمن چوپانی، زمزمه

می‌کرد. خنده‌روست و به گویش هزاره‌ای، اهل گپ‌زدن: «گوسفندان از سبزه‌خوری،

دنبه‌فره می‌کرنند و من به سنگ‌ها خیره می‌شدم. هر کدامشان به شکلی بودند، آدم،

چهارپا، خانه و خیلی چیزهای دیگر که با جزئیات تخیلشان می‌کردم.»

علیخان به تهران می‌آید

پیغام کوتاه بود: «علیخان زودتر کوچ کن به این نشانی که می‌گویم». پیغام را

۳۶ سال پیش، برادر علیخان که قبل‌تر برای کار و زندگی به تهران مهاجرت

کرده‌بود، فرستاد. علیخان هم که پایبند قرص و محکمگی در اروزگان نداشت

زود خودش را رساند تهران، خیابان کریم‌خان زند و مجتمع طبقه‌های که در

حال ساخت بود. وردست برادرش کارگری کرد با حقوق ماهانه ۵ هزار تومان.

ساختمان که تکمیل شد، علیخان با روشی که برادرش پیش صاحب‌ملک

نوساخته گرو گذاشته‌بود، به کار سرایداری درآمد. مدتی بعد هم به واسطه

معرفی یکی از دوستان، دل به زهرا که او نیز اروزگانی بود و ورامین‌نشین،

بست. خانه‌شان، اتاقی در زیرزمین همان ساختمان بود و هنوز هم هست.

محل کارش نیز باجه سرایداری که روزهایمانش با مالکان و مستأجرانی

که در آمد و شد بوده و هستند خوش‌اخلاقی می‌کند.